



## در حصار حبس و سیاست نبود

آکادمی علوم آفریقای جنوبی نامه ای به روسای آکادمی های علوم جهان نوشته و در آن پس از ادای احترام به نلسون ماندلا، او را حامی بزرگ علم و نمونه وطن دوستی دانسته است. این نامه تذکری بود که من هم در باب این مرد بزرگ چند سطر بنویسم. ماندلای سیاستمدار بیش از آنکه به سیاست وابسته باشد، به نحوی از آزادی اخلاقی رسیده بود. نشان و مقام سیاسی و مجاهدت های آزادیخواهانه ماندلا بزرگ و ستودنی است اما اگر بپرسند او نام و عزت و بزرگی خود را از کجا یافت، آن را در بیرون از سیاست یا در فرا رفتن از مرزهای سیاست باید جست. سیاست، میدان اختلاف و جنگ است و ماندلا مرد صلح و دوستی و بخشش در عین تحمل درد بود.

بعضی از صاحب نظران، زمانه ما را زمانه کینه توزی دانسته اند. اگر در آغاز قرن بیستم قبول این نامگذاری دشوار بود، اکنون نشانه هایی از تائید آن در همه جا آشکار شده است. کین خواهی همیشه بوده است. کین توزان هم همواره اینجا و آنجا آتش کینه می افروخته اند اما تا زمانهای جدید هرگز کین توزی عنصر تعیین کننده در نظام تاریخ و زندگی مردمان نبوده و سیاست با آن قوام نمی یافته است. اکنون هم نمی توان جان مردمان را یکسره مسخّر کین توزی دانست یا لاقول این را نمی توان انکار کرد که عنصر کین توزی با چیزی از وجود تاریخی مردمان در تعارض است. جهان جدید غربی که همه تاریخها را پوشانده و اصول اساسی اش اعم از اینکه به آزمایش جان درک شده یا نشده باشد در همه جای جهان راهنمای فکر و عمل شده است، هم کین توزی را می خواهد و هم آنرا نمی خواهد.

این تاریخ و پروردگانش، حتی پروردگانی که خود را مخالف قهر جهان جدید می دانند، کم و بیش مسخر کین توزی اند. البته در راه این تاریخ درنگها و تأملهایی نیز وجود دارد. تواناترین و مصمم ترین کسانی که در این راه می روند، علمداران کاروان خود می شوند. عزت و ماندگاری هم از آن رهروانی است که قدرت درنگ و ایستادن دارند و می توانند دیگران را به درنگ وادارند. ماندلا از این قدرت برخوردار بود. شاید روشی که ماندلا و پیش از او گاندی پیش گرفتند در نظر کسانی سازشکاری سیاسی تلقی شود و البته اگر بخواهند یا صرف موازین خشک ایدئولوژیک درباره آنها حکم کنند آنها سازشکار بوده اند اما گاندی و ماندلا از آن رو به سیاست پرداختند که راه آزادی از سیاست می گذشت و می گذرد.

آنها در حصار و حبس سیاست نبودند که سیاست بینان درباره آنها بتوانند حکم کنند. بلکه از آنجا بیرون آمدند تا سیاستی را که بر مدار کین توزی می چرخد، مخاطب قرار دهند و بگویند و فقط بگویند که آدمی در روی زمین، آزاد از کین توزی نیز می تواند به سر برد. (تلقی کین توزی به عنوان اصل راهنما و ره آموز به تاریخ جدید تعلق دارد هرچند که بیشتر مظاهر شناخته شده آن به بیرون از جغرافیای غرب سیاسی تعلق دارد. به هر حال متذکر باشیم که حتی بنیانگذاران تاریخ غربی (و مثلاً ارسطو) بنای سیاست و مدینه را بر فیلیا به معنی دوستی می گذاشتند) اگر محبوبیت و عزت ماندلا در جغرافیای آفریقا و به طور کلی در جهان استعمار زده محدود می ماند، او صرفاً یک مبارز بزرگ ضد استعمار و ضد تبعیض نژادی بود اما وقتی او از دنیا رفت دیدیم که امریکا و اروپای غربی، راست و چپ، شمال و جنوب، سفید و سیاه همه به احترام این آفریقایی ساده و بزرگ به پا خاستند و در برابر عظمت روحش تعظیم کردند. دوباره پرسیم او این عظمت را از کجا آورده بود؟ سیاستمدار اگر دشمن را ببخشد پیروانش بر او خرده می گیرند و شاید از پیروی اش رو بر گردانند زیرا سیاست یا لالقل وجهی از سیاست دنیای جدید به تعبیر کارل اشتمیت با تعیین خصم (و شاید با افروختن آتش کینه) قوام می یابد اما در سخن صلح و دوستی و بخشش ماندلا سُرّی بود که نه فقط سیاه پوست ها و سفید پوست های آفریقای جنوبی آن را پذیرفتند بلکه این سخن که نشانی از آینده دارد، در گوش همه مردم جهان اثر کرد.

زبان ماندلا زبان آزادی از قهر و خشونت و کینه توزی زمانه بود و عجب نیست که این سخن در گوش جان مردمی که اکنون دیگر نه کین توزی پنهان بلکه صورت عریان آن را به چشم می دیدند و به جان می آزمودند نشست و اثری برجا گذاشت که هنوز درباره آن حکم روشن نمی توان کرد.

من گاهی فکر می کنم که اگر ماندلا نبود (با این که گاندی و مارتین لوترکینگ و... بوده اند) آفریقایی زاده ای مثل بارلک -حسین- اوپاما به ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا نمی رسید (استدعا می کنم نفرمایید که اوپاما با اسلاف خود فرقی ندارد. من حرف سیاسی نمی زنم و معتقد نیستم که ماندلا سیاست را در مسیر دیگری انداخته است بلکه به تحولی می اندیشم که در امریکای پر از تعصبات نژادی و در همه جهان روی داده و شاید بخشش ماندلا در این تحول بی اثر نبوده است) و چگونه ممکن بود در کشوری که تا 50 سال پیش بر سر در بعضی رستوران ها و فروشگاه ها و هتل هایش می نوشتند «سیاهپوست و سگ وارد نشود»، یک سیاهپوست شخص اول آنجا و در راس قدرتمندترین کشور روی زمین باشد.

ما عادت کرده ایم که همه چیز را عادی ببینیم و دیگر از هیچ چیز تعجب نمی کنیم. ماندلا با بها ندادن بیش از حد به قدرت سیاسی و آزادی از ضرورت های سیاست رسمی، به قول شاعر (مفتون امینی) از

وجدان زمانه و بخصوص از وجدان مردم کشورهای صاحب قهر و قدرت، غرامت گرفت. «غرامتی با شکوفه های صلح و نه با گلوله های انتقام» بعد از آنکه ماندلا به سفیدپوستان آفریقای جنوبی گفت بمانید تا کشورمان را با هم بسازیم و بخصوص وقتی همه دیدند که او به مقام و قدرت سیاسی دل نبسته است و می تواند به آسانی از سیاست رسمی کناره گیرد، پوست سیاه در همه جهان و مخصوصاً در امریکا جلوه و جایگاه دیگری پیدا کرد. ماندلا انقلاب نکرد و طرح جهانی دیگر جز آنچه هست درنیداخت اما شاید او در شب سیاهی که تمیز ستمکش از ستمگر و بیداد از داد و بیخردی از خرد و ... دشوار است و عدل و عدالت و خرد و آزادی و صلح به صرف حرف مبدل شده است، درخشش بارقه ای را دیده باشد که فضای آزاد ورای محدوده ضرورتها را در لحظاتی روشن کرده بود. ماندلا یک نشانه بود. نشانه امکان گذشت از چارچوبی که تاریخ ما در آن می گذرد. شاید بزرگی او هم در نشانه بودنش بود. نشانه یک امکان دیگر، امکان اینکه یک بار دیگر زندگی آدمی بر مبنای دوستی و نه قهر و کین توزی بنا شود. امکانی که هرچند طلب آن آغاز شده است هنوز از آن دوریم و به آسانی محقق نمی شود.

ما هنوز به دشواری می توانیم عظمت بخشش در زمان غلبه کین توزی را چنان که باید دریابیم ولی می توانیم فکر کنیم که شاید کیمیای بخشش بود که در مس وجود این سیاهپوست ساده درآمیخت و به او بزرگی بخشید. در مدت 70 سالی که من پیروزی و شکست و مرگ نامداران بزرگ از گاندی تا ماندلا را به یاد می آورم، می بینم هر یک از این نامداران بر حسب بزرگی شان در حد انتظار مورد احترام قرار گرفته اند. ماندلا نه شاعر و نویسنده بود و نه پیشوای دین و سیاستمدار مستقر در راس قدرت. او مجاهدی ساده و نجیب و آزاده و بخشنده و البته آموزگار بخشندگی بود. آیا جهان اکنون به بخشش و گذشت و آزادی بیش از همیشه نیاز دارد که به یکی از صاحبان این گوهرها این چنین حرمت می گزارد. به این پرسش قدری بیشتر بیندیشیم و از یاد نبریم که وقتی هزار زخم و درد در تن و دل و جان مردم آسیا و آفریقا و امریکای لاتین و جاهای دیگر هنوز تازه است، بخشیدن کار آسانی نیست اما ماندلا هنری داشت که با همه دردهایش می توانست بر کینه غلبه کند و مظاهر ستمگری را ببخشد و به همین جهت بزرگ بود»